

باشنو از زیتون حکایت می کند:

پاکبان‌ها بیشتر از سه‌ماهه که حقوق نگرفتن تو مسیر همیشگی دیدم پاکبان میانسال محله (قبلا می‌گفتن سپور و قبل‌ترها می‌گفتن آشغالی) نشسته رو په پله و با غم و غصه‌ی زیادی با خودش حرف می‌زنه و به شخص نامعلومی فحش می‌ده. چشم‌ها و صورتش قرمز بود. این پاکبان ما با اینکه ظاهر خیلی خشنی داره اما خیلی وظیفه‌شناس و تمیزه وقانع. هیچ‌وقت ندیدم از کسی پولی طلب کنه یا از کارش بزنه.

اولش رد شدم. ولی هر قدمی که می‌رفتم به خودم می‌گفتم خوب چی می‌شد په حالی ازش می‌پرسیدی؟ نکنه مشکلی داره؟

بعد می‌گفتم: نه بابا، یهو ممکنه سرم داد بزنه بگه به تو چه؟ تا با خودم کلنجار برم چند کوچه رد شده بودم. اما بالاخره تصمیمم رو گرفتم. فحش هم داد، داد. اگه نپرسم تا عصر وجدانم ناراحته.

برگشتم و محتاطانه پرسیدم: پدر جان، چیزی شده؟

بدون اینکه به من نگاه کنه با غصه‌ی سری تکون داد و با لهجه‌ی آذربیش گفت: کاری از دست تو بر نمیاد.

دیدم اوضاع زیاد هم بد نیست. نشستم رو په کمی اون‌ورتر. په نگاهی بهم کرد و دید از رو نرفتم.

بعد از چند لحظه آه کشیدن گفت از ماه اسفند تا حالا حقوقمونو ندادن. نه عیدی نه پاداش. از عید به این‌ور گوشت نخردیم بیرم خونه. زنم دیگه طاقتش تموم شد و گفت تا حقوق نگرفتی نیا خونه.

گفتم حقوقتون رو باید شهرداری بده؟ گفت نه خیلی وقته کارای نظافتی رو دادن به پیمانکار.

پیمانکار هم مرتب مارو سر می‌دوونه.

گفتم: نرفتی اعتراض؟ گفت چرا . چند بار رفتم اما تهدیدم کردن اگه برم بیرونم می‌کنن. منتظر بهانه‌ن که جام یکی دیگه رو بذارن.

پرسیدم این مشکل تو تنه‌است؟ گفت نه، پاکبان‌های بیشتر مناطق کرج از اسفند تا حالا حقوق نگرفتن.

وحشتناکه. حتی به حقوق‌های کم اینا هم رحم نمی‌کنن.

کاش می‌شد آگاهشون کرد، برای خودشون تشکلی راه می‌نداختن و دسته‌جمعی کاری می‌کردن.